

ایل میلان

از انتشارات اداره فرهنگ عامه
منوچهر کلانتری

نزدیک دو سال پیش از طرف اداره فرهنگ عامه هیأتی مرکب از آقایان منوچهر کلانتری، غلامرضا معصومی، حسین نادری، مشیت‌الحق افشاری به سرپرستی آقای علی بلوکباشی برای مدت سه ماه بمطالعه و بررسی ایلها و طایفه‌های مغرب ایران و شناسائی مقدماتی آنها پرداختند. این مقاله فشرده‌ای از مطالعات و تحقیقات مقدماتی این هیأت در ایلات مغرب ایران است که بوسیله آقای منوچهر کلانتری تهیه و تنظیم شده است.

براین قرار، سرپرست چند خانوار، حرف «ابه‌باشی» را می‌شوند و ابه‌باشی‌ها حرف رئیس تیره را گوش می‌دهند. سرپرستان تیره‌ها در کارها با سرپرست طایفه مشورت می‌کنند و از او فرمان می‌برند و بهمین ترتیب سرپرستان طایفه‌ها نیز از رئیس ایل حساب می‌برند و حرف شنوی دارند.

در میان طایفه‌های یکجانشین و روستائی، قرار دیرینه ایلایاتی تا حدی درهم ریخته و با قرارهائی دیگر آمیخته است؛ زیرا یک فرد ایلی که دام و کوچ را رها کند و در دهکده‌یی سکنی گزیند میشود یک روستائی و گرفتار زندگی در روستاها. میلانیهائی که به انگیزه‌های مختلف چادر و کوچ و دام را رها کرده و به زمین و زراعت پناه آورده‌اند، چندان واجب نمی‌دانند که مانند گذشته برای مدتی معین یا همه عمر در کنار سیاه‌چادرهای خویش و هم تیره و هم طایفه‌یی شان بسر برند و در بند دام و چراگاه بیلاقی و اطراق قشلاقی باشند. میلانی ده‌نشین می‌تواند بهره‌دهی که میخواهد برود و برای هرزمینداری که کارگر لازم داشته باشد کار کند.

سرپرستی

سرپرستی در ایل میلان از پدر به پسر میرسد ولی هرگاه سرپرست ایل و طایفه‌یی تا بازپسین دم زندگی اش پسر بالغ و شایسته‌یی نیابد، سرپرستی را به یکی از نزدیکترین مردان خانواده اش می‌سپارد.

هرگاه سرپرست ایل یا طایفه‌ای در واقعه‌یی از بین برود

سرزمین پهناور و پربرکتی، از کنار رودخانه «زنگمار» ماکو تا دهستان قطور شهرخوی، طایفه‌های ایل میلان را از چادرنشین کوچنده و ده‌نشین زراعت‌پیشه دربر گرفته است. پیدا نیست که کلمه «میلان» از کی یا چه چیز گرفته شده است. برخی از میلانیها می‌گویند:

چون مردی «میلی» نام، این ایل را پایه نهاد از این رو آن را میلان نامیدند و برخی دیگر باور دارند که از «مل» به معنی کوه گرفته شده است.

ایل میلان به دو دسته بزرگ به نام «میلان» و «خلکانی» تقسیم می‌شود. میلان پنج طایفه دارد به نام:

«مَسْکَانَلُو»، «دُوْدْ کَانَلُو»، «مَنْدْ و لْکَانَلُو»، «شِیْخْ کَانَلُو»، «سَارْمَانَلُو»^۱. خلکانی به دو دسته «دَلائی» و «خلکانی» بخش میشود. دلا و خلکان دوبرادر بودند.

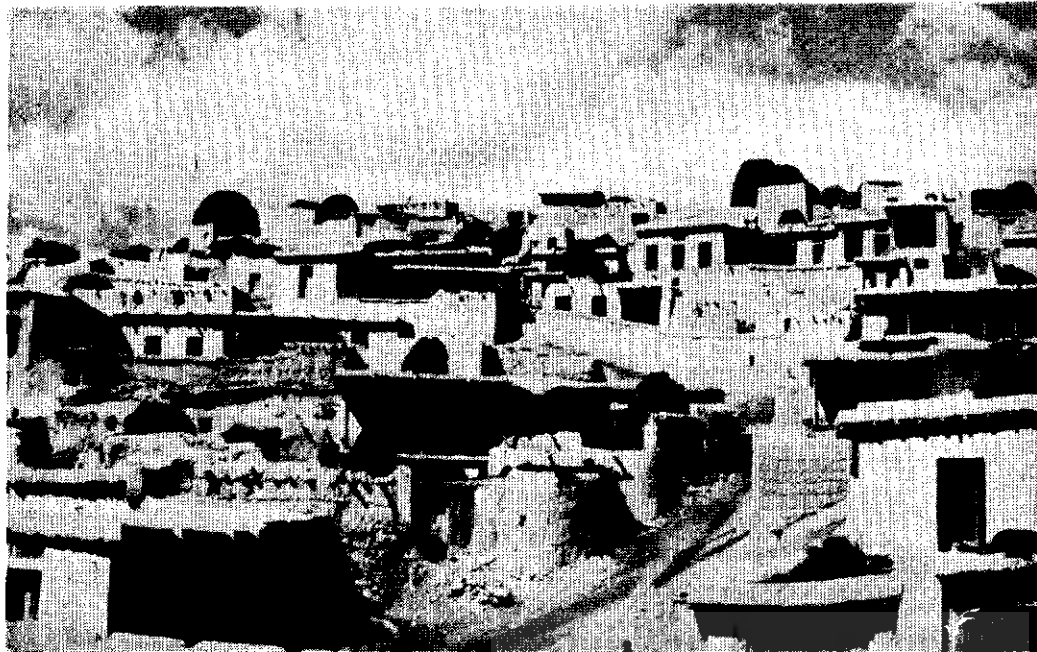
خلکانی شش طایفه دارد به نام:

«کِچَلَانَلُو»، «گَلِی کَانَلُو»، «اموئی»، «مروئی»، «قردوئی»، «خزروئی».

برای نشان دادن مراتب دیرینه سازمان و سرپرستی در ایل میلان، بهتر است از یک خانوار که در زیر یک چادر زندگی می‌کنند شروع کنیم:

کوچکترین واحد طایفه‌های دامدار یک چادر است (یک خانوار)، و پدر سرپرست آن. چند خانوار که با هم بکچند و در کنار هم چادرهایشان را برپا کنند و در یک چراگاه دامهای خود را بچرانند، میشوند یک «آب» (ابه) که مردی با تجربه و سرد و گرم دیده به نام: «ابه‌باشی» آن را سرپرستی می‌کند. هرچند تا «ابه» تیره‌یی را تشکیل میدهند و هرچند تیره طایفه‌یی را و طایفه‌ها ایل میلان را.

۱ - بیشتر مردم طایفه سارمانلو در ترکیه زندگی می‌کنند و تعداد کمی از آنها در ایران و در میان طایفه‌های دیگر بسر می‌برند.



بالا: نمائی از يك دهكده ميلانی‌نشین
پائین: يك جفت گاو و يك خيش، اساس
كار دهقان است

و در واقع هر كه شايسته‌تر و كاردان‌تر باشد به سرپرستی می‌رسد و نظر ما وروستائیان نیز در انتخاب او نقش تعیین‌كننده‌ی دارد. آنها برای صدق ادعای خود از یکی دوبار اعتراض مردم كه به بركناری يك سرپرست بی‌حال و انتخاب سرپرستی دیگر انجامیده است یاد می‌کنند.

كشاورزی

كشاورزی ميلانیها دركنار دامداری آنها تقریباً رشدی کرده و كسانی را به مال و سروری رسانیده است. این یکی از انگیزه‌هائی است كه دامداران بزرگ را رفته رفته به زمینداری و زراعت و چوپانان و گله‌داران كوچك را به دهقانی می‌كشاند. در روستاها - بجز یکی دو روستا - برای كشت و كار از وسایل قدیمی و اولیه كشاورزی استفاده می‌کنند.

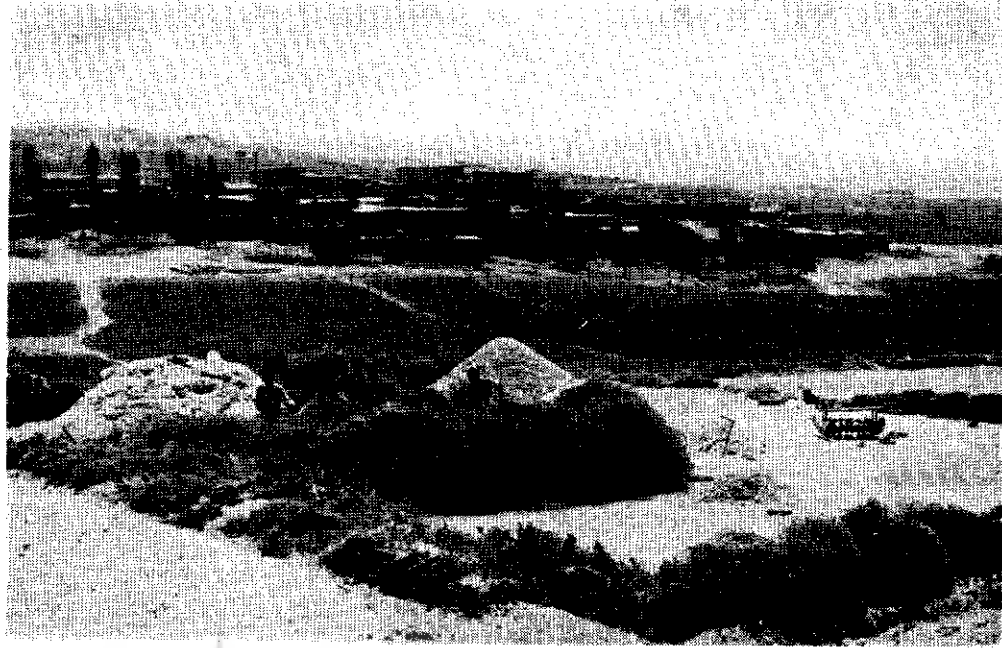
پا برجای ماندن وسایل ابتدائی كشاورزی در روستاهای ميلانی‌نشین دلایل چندی دارد كه مهم‌ترین آنها مالكیت‌های كوچك و اجاره‌داری و كشت در پاره زمینهای كوچکی از زمینهای بزرگ است. برای درستی این نظر، به دو طایفه از ایل میلان، «كچالانو» و «مككانلو» و شیوه كارشان در كشاورزی اشاره می‌شود:

سرزمین این دو طایفه از نظر جغرافیائی و طبیعی وجهاً دیگر بهم شبیهند ولی با اینحال در «قطور» كه یکی از بزرگترین دهكده‌های مككانلو‌نشین و پیرامون خوی است و آب فراوان و زمین زراعتی وسیعی دارد، هنوز تراكتور و كمباین و دیگر وسایل ماشینی كشاورزی راه نیافته است چرا كه در آنجا

و با بیماری‌اش به شدتی باشد كه پیش از مردن نتواند وصیت كند، پسر او در صورتیكه سن و سالی براو گذشته و كارآمد باشد. به‌جایش می‌نشیند و اگر پسر نداشته باشد ریش‌سفیدان ایل یا طایفه پس از پایان سوگواری او به دور هم می‌نشینند و یکی از نزدیکترین مردان خانواده سرپرست در گذشته را به سرپرستی برمی‌گزینند.

سرشناسان و ریش‌سفیدان ميلانی می‌گویند: اکنون انتخاب سرپرست در ایل بصورت قدیمی‌اش صورت نمی‌گیرد





بالا: خرمنگاه و کشتزارهای پیرامون
يك دهكده

پائین: پس از درو گندمها را رویهم کوبه
می کنند و آن را «کدیش» می نامند

زبانند و در دهکده های میلانی نشین نقش فعال و برجسته ای دارند.

از همان سالهاییکه میلانیها ده نشین و کشاورز، شده اند کاسیکاران هم به دهکده های بیلاقی و قشلاقی آنها راه پیدا کرده اند و به مردم بی سرمایه روستاها، بذر، پول و جنس، قرض می دهند. محصول که به دست می آید مقدار زیادی از محصول دهقان را با ارزشی کمتر از بازار روز برمی دارند و در موقعی مناسب به بهائی بیشتر در بازار شهرها و دهات می فروشند.

خرده مالک زیاد است و یکی دو زمین دار بزرگ نیز زمین خود را به دست دهقانان می سپارند و کاری به این ندارند که با چه وسیله ای شخم می زنند و چگونه محصول بر می دارند، دهقان نیز توانائی آن را ندارد که بجز گاو و خیش به وسایلی دیگر دست بیازد. ولی در «انبار ماران» مرکز سرپرستی طایفه کچالانو، کشتزارها بطور نیمه مکانیزه اداره میشود زیرا سرپرست طایفه و چندتن از خویشانش مالک همه زمینهای زیر کشت هستند و دهقانان بصورت مزدور برای آنها کار می کنند. کشاورزان میلانی بر حسب اندازه برداشت محصول و گذران زندگی به سه دسته تقسیم می شوند:

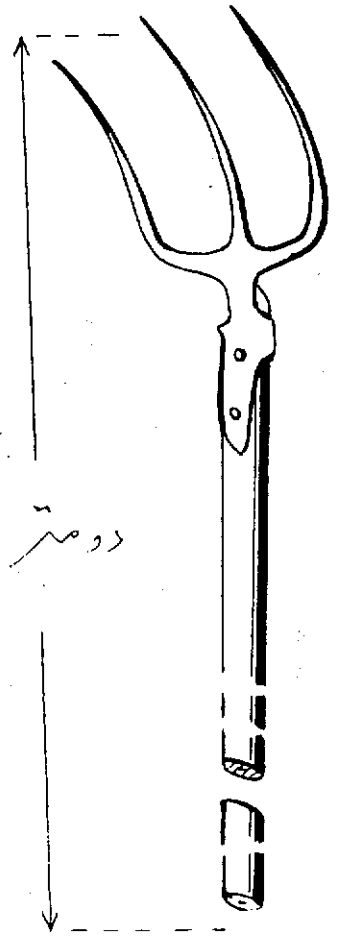
اول - آنهائیکه زمین و محصول فراوان دارند و پس از خرمن و کنار گذاشتن مصرف سالیانه خود، بازمانده آنرا انبار می کنند و در فصل مناسبی به بهای گرافسی می فروشند. چنین مردمی در طایفه های کشاورز انگشت شمارند و بیشتر، سرپرستان ایل و طایفه یا از خویشاوندان آنها می باشند.

دوم - آنهائیکه زمین کم و محصول کمتری دارند و پس از کنار گذاردن مصرف سالیانه خود بازمانده آنرا به علوفان شهر و بازار به نرخ روز می فروشند و پس از فراهم آوردن خواروبار و دیگر احتیاجات یکساله زندگی، اگر پولی برایشان باقی ماند پس انداز می کنند. تعداد این گروه تقریباً یک سوم کشاورزان هر طایفه است.

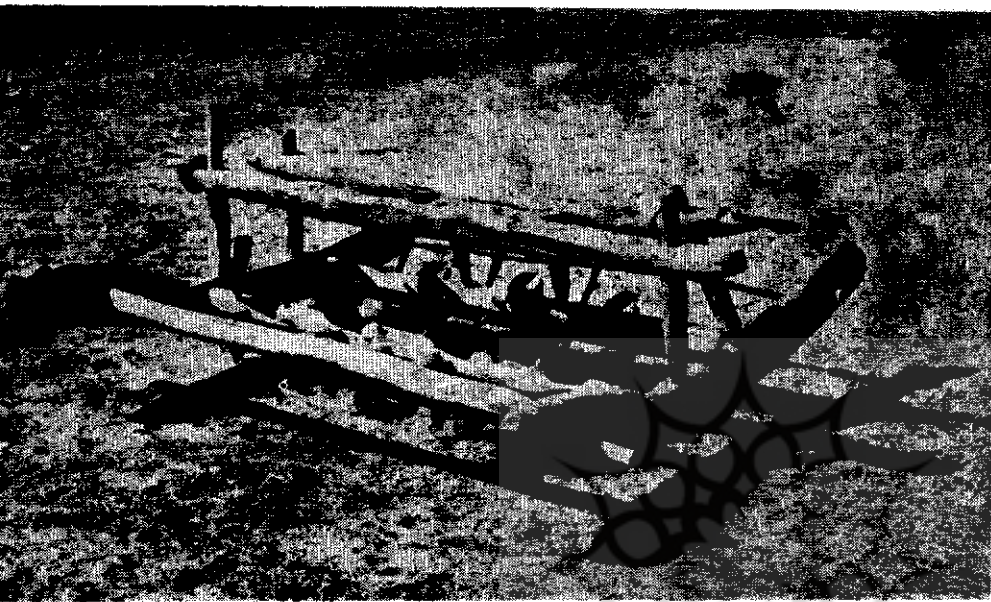
سوم - آنهائیکه زمین ندارند و در کشتزار دیگران کار می کنند و سهم کارگری می گیرند. این دسته تقریباً دوسوم کشاورزان را تشکیل می دهند.

بیشتر دکانداران از مردم خوی، ماکو، شاهپور، ترک-





راست : چنگکی سه شاخه که با آن گندمها را باد می دهند چپ : « آجَنجَر » چرخ خرمن کوبی



روش این سوداگران در برابر دهقانان نقش فعال دیگری هم دارد و آن پای گیر کردن دهقانان در دهکده هاست. دهقانی که در ابتدای ورود به دهکده می پنداشت فردی است آزاد از همه قرارها و هر وقت که بخواهد می تواند به جایی دیگر برود، اکنون دریند دیگری گرفتار آمده است. نه یارای آن را دارد که بدهی خود را یکجا به سوداگر و زمیندار بپردازد و بدون قرض و مساعده گرفتن از آنها سالی را بگذراند و نه می تواند به دهکده نئی دیگر راهی شود.

اکنون پیش از آنکه نحوه کشت و کار شرح داده شود با چند اصطلاح کشاورزی میلانیها آشنا می شویم :
 « کفشَن » - پاره زمینهای پیرامون ده را که در آن کشت می کنند و به نسبت وسعتشان برای آنها « حق آبه » در نظر می گیرند ، « کفشَن » می نامند.

« همپا » - پاره زمینی است از زمینهای ده با حدود و حق آبه یی معین که یک خانوار در آن کار می کنند تا آنرا برای مالک زمین قابل کشت و کار کنند و خودشان نیز پس از پایان هر درو سهمی ببرند .

حق آبه نئی را هم که از رودخانه و یا چشمه و کاریز دارند با همپا می سنجند، همانگونه که در برخی از جاهای دیگر

« سنگ » اندازه می گیرند .
 روستائیان دهکده هایی که در کنار رودخانه ها جا گرفته اند، زیاد در بند حق آبه نیستند زیرا آب فراوان است و هر وقت که بخواهند می توانند، به اندازه لازم آب بگیرند.

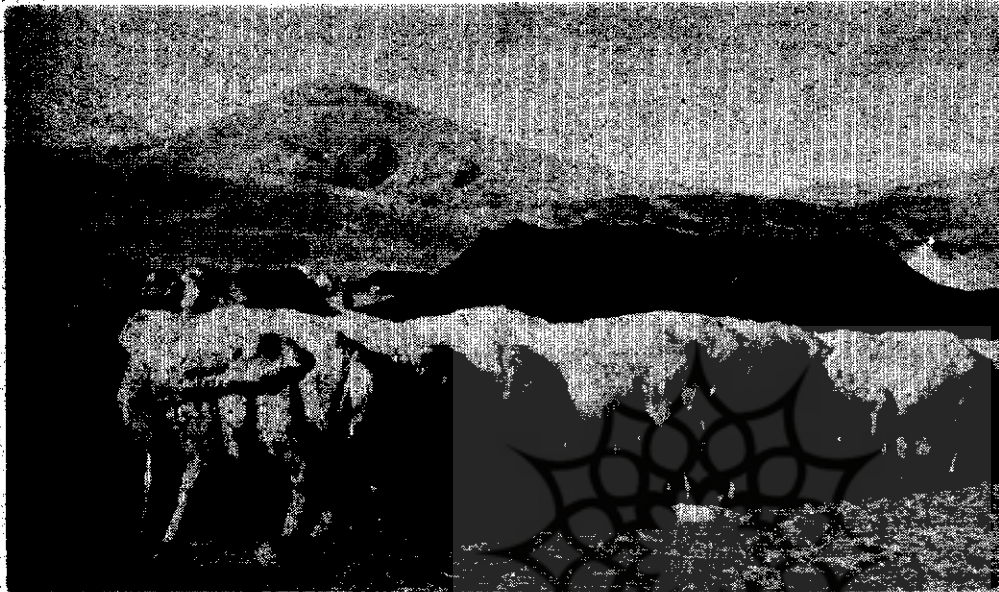
میلانیها دو جور کشت دارند کشت آبی و کشت دیمی . در کشت آبی ، زمین و آب از زمیندار است و بذر و گاو و کار از برزگر . اگر زمین آماده باشد و آب به اندازه کافی داشته باشد ، پس از درو دوسوم از محصول را برزگر و یک سوم را زمیندار بر می دارد. در زمینهایی که آب کم دارد و محصول کم است، سه چهارم محصول را برزگر و یک چهارم آن را زمیندار بر می دارد .

اما در زمینهای دیمی که فقط زمین از مالک است و تخم و گاو و کار از دهقان، یک پنجم محصول را مالک و چهار پنجم آن را دهقان بر می دارد!

« روتک » نام بهترین گندمی است که در زمینهای آبی ایل میلان بعمل می آید و هر تخم تا دوازده تخم می دهد.

۱ - هنگامی که ایلها و طایفه های مغرب ایران مطالعه و بررسی می شد هنوز قانون و مقررات اصلاحات ارضی به تمام سرزمین آن منطقه راه نیافته بود .

راست : رنج کوچ بیابان رسید و دامها به چرا رها شدند
چپ : تنگ غروب است و این دامها از چرا برگشته‌اند



ساقه‌ها و خوشه‌ها برهنه میشود. برای کوبیدن خرمن یکجفت گاو به «جَنَجَر» (چرخ خرمن کوبی) می‌بندند و چند روزی گاوها، جنجر را به دور خرمن می‌گردانند تا دانه‌ها در زیر پره‌های چرخ خرمن کوبی از ساقه‌ها جدا شود. پس از خرمن-کوبی، برزگر و دستیارانش، گندم کوبیده را با چنگکی سه‌شاخ باد می‌دهند، تا دانه‌های گندم بخوبی از ساقه‌ها پاک شود. دانه‌های جدا شده گندم را با «کُد» پیمانه می‌کنند و زمیندار و برزگر سهم خود را بر میدارد.

کاشتن و برداشتن جو مانند گندم است ولی آن را چند روزی زودتر از گندم درو می‌کنند.

اوزان و مقادیر

«جِرَنِيك» - کاسه‌یی است چوبین که گندم را با آن پیمانه می‌کنند و ۴۰۰ گرم گندم در آن جای می‌گیرد.

«كُد» = ۸ کیلو = ۲۰ جِرَنِيك .

«سومار» = ۱۰ کد .

«دَوَك» یا «بوك» = ۴ سومار .

«چَرْت» = ۲۲ مثقال .

«گِرَوَانِك» = ۴ چرت .

«پُوت» = ۴۰ چرت .

گندمی را که در پاییز می‌کارند پائیزه و گندمی را که در اوایل اسفند می‌کارند بهاره می‌گویند. این هر دو گندم را در تابستان درو می‌کنند.

هوا که رو به گرمی رفت و ابرهای باران‌زا از باران افتاد، آبیاری شروع میشود و دهقان تا اولین روزهای مرداد که فصل دروست، سه بار به فاصله‌های یکسان کشتزار را سیر آب می‌کند. نیمه مرداد هنگام بارو فرا می‌رسد، آفتاب در اوج تابندگی است و گندمها آماده درو.

برزگر که دیگر انتظارش به سر رسیده است، با امیدی فراوان دست به کار درو میشود، چندتن دستیار می‌گیرد و با آنها قرار می‌گذارد که مزدشان را پس از درو به پول نقد و یا گندم پاک شده بپردازد. برزگر و کارگرانش پس از قرار و مدار، هر روز در سرزدن آفتاب داسی به دست می‌گیرند و به کار درو می‌نشینند و ساقه‌های چیده شده را در کنار خود کپّه می‌کنند. آفتاب که به زردی نشست و نسیم خنکی چهره صحرا و مزرعه را حالی دیگر داد، برزگران کمر راست می‌کنند و کپه‌ها را که در خط مسیر کار خود بجای گذارده‌اند، برویهم می‌انباشند و به خرمنگاه می‌برند.

روزها پی‌درپی سپری میشود و کشتزارها رفته رفته از



«گون» (سیاه چادر) پناهگاه
تابستانی کوچندهها

ندارد. میلانی‌های پیرامون خوی و ماکو و شاهپور بیشتر از میلانیهای «ارس کنار» به کشاورزی میپردازند و کمتر از آنها به دامداری. از کشاورزان دامدار، آنهاییکه زمینی وزراعتی دارند در قشلاق میمانند و رمة خود را با چوپانی به بیلاق میفرستند. دیگران که در قشلاق زمین زراعتی یا زمین کافی برای زراعت ندارند به بیلاق می‌کوچند و در زمینهای بیلاقی کشاورزی میکنند. اینها معمولاً چند خانواری از تیره یا طایفه خود را همیشه در بیلاق میگذارند تا بهنگام، زمین را شخم بزنند و در آن بذر بپاشند و رو براهش کنند. دامداران گوسفند، گاو، بز، گاو میش و اسب نگهداری میکنند.

چوپان روزی دوبار - ظهر و غروب - گوسفندان را برای دوشیدن به ابه می‌آورد و پس از اینکه زنها شیر آنها را دوشیدند به چراگاه بازمیگرداند.

معمولاً پدر در حیات خود تعدادی از رمة خانواده را بنا بر سنتی که در اصل تغییر ناپذیر است به پسر میدهد تا بچراند. گله‌داران بزرگ معمولاً چوپانان را از میان خویشاوندان خود انتخاب میکنند و به آنها مزدی بیشتر از چوپانان غریبه میدهند و مهربان‌ترند. چوپانان گوسفندان خود را که از پدر گرفته یا به آنها به ارث رسیده است یا خود خریده‌اند، در میان رمة ارباب میچرانند و به این ترتیب هم مزد چوپانی میگیرند و هم رفته رفته به تعداد گوسفندان خود میافزایند.

چوپان هر ساله به ازا چرانیدن ۲۰ گوسفند یک «تقلی» (گوسفند یکساله) میگیرند و خوراک او نیز با صاحب رمة است.

صنایع دستی

صنایع دستی در ایل میلان بیشتر به دام وابسته است.

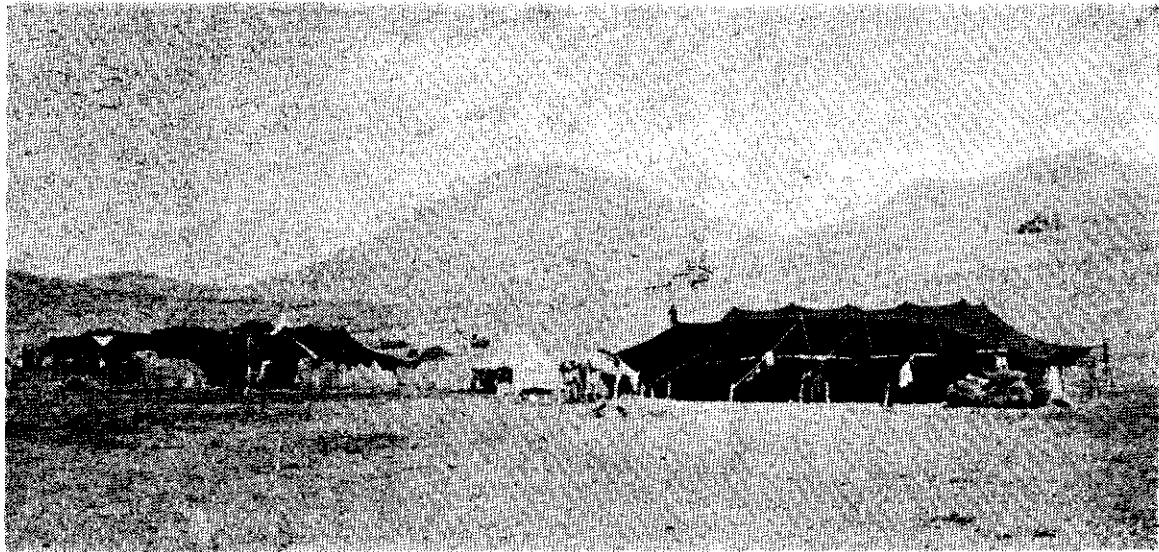
زمین زراعتی را با «کد» اندازه می‌گیرند. به این معنی که معلوم باشد هر زمین چند «کد» بذر پاشی می‌شود.

دامداری و کوچ

دوماه که از بهار گذشت بخش بزرگی از دامداران ایل میلان، از دهکده‌های قشلاقی، کنار جنوبی رود ارس و پیرامون خوی و ماکو و شاهپور با گله و بنه، سواره و پیاده، بسوی بیلاق براه می‌افتند و اوایل تابستان به بیلاق میرسند و با شوق رستن از رنج راه و دیدار سبز مزارهای پر پشت چراگاه، سیاه چادرها را برپا میکنند و سه ماه تمام در آنجا گله‌ها را می‌چرانند و در آخرین روزهای تابستان به قشلاق بازمیگردند.

میلانیهایی که در ارس کنار می‌نشینند، سالهای زیادی است که زندگی شبانی را بر مبنای چادر نشینی و دامداری مطلق رها کرده به بازارها راه یافته و پول را به ارزش واقعی آن شناخته‌اند. در مسیر کوچ به بیلاق و قشلاق با سوداگران دهات سر راه که همگی ترک‌زبانند معامله میکنند، گوسفند و گاو میدهند و کفش و قندوچای و چیزهای دیگر میگیرند و از میانشان دامدارانی که رمة بزرگتر دارند برای فروش گوسفند و گاو یا پوست و روده شهرها و دهکده‌هایی میروند که بازار پر رفت و آمدی دارند. گاهی خریداران شهری به بیلاق و یا قشلاق میروند و با رمة داران معامله میکنند و در برابر خرید دامها پول نقد میدهند.

این کوچندگان دامدار، با زمین زراعت هم آشنا شده‌اند و در زمینهای بیلاقی به اندازه مصرف یکساله خود بذر میکارند. زمینهای منطقه میلانی نشین «ارس کنار» خشک و بی‌آب و هوایش در تابستانها سوزان است از این رو زراعت در آنجا بهره زیادی



چادر سفید سرپرستها در کنار سیاه چادرها برپا می‌شود

چادر نشینان کوچنده میلانی در واقع مذهب را در ایمان به سادگی و بی‌پیرایگی و نیاز به کوچ و چراگاه و عشق به طبیعت و خانواده یافته‌اند. ولی آنهایی که ده‌نشین شده‌اند، در انجام شعائر مذهبی کوشاتر و استوارترند و در ده و آبادی مسجدی ساخته‌اند و ملائتی انتخاب کرده‌اند که مدام در کار تبلیغ مذهبی است و کارش رونقی دارد.

میلانیها بشاه چراغ، خورشید پاك، نمك، نان و نمك و طلاق زن سوگند می‌خورند و سخت‌ترین و راستترین سوگند آنها طلاق زن است.

آتش را از سایر چیزها پاکتر میدانند و پاسش میدارند و ریختن چیزهای پلید را در آن گناه میدانند.

به زیارت گورهائی می‌روند که در قلعه کوهها است و نام آنها را هم نمیدانند.

آل، بختک و غول بیابانی را میشناسند و برای رهایی از چنگک آنها و دفع شرشان چاره‌هائی اندیشیده‌اند:

«کالگاپوز» (بختک)

کالگاپوز موجودی است بزرگ و سنگین و سیاه و شمالو. زیر ناخن شست دست راست او زخم است و از آن دردی سخت میکشد. شبها، بیدار پشت در اطاقی به انتظار مینشیند تا مردی یا زنی بخواب رود آنگاه بدرون میرود. اگر در اطاق بسته باشد باریک میشود و از درز در بدرون میخزد و خود را روی کسی که خوابیده است می‌اندازد، دهانش را بسوراخ بینی او میگذارد و مقداری از خونس را می‌مکد.

هرگاه بختک زده بیدار شود و خود را نبازد و شست زخمی بختک را بگیرد و فشار دهد بختک از درد تاب نمی‌آورد

از پشم، جاجیم، خورجین، نمد، جوراب، کلاه و دیگر چیزها و از موی بز سیاه چادر و طناب و ریسمان می‌بافند. از پوست، مشک و پوستان و پاپوش می‌سازند. گاه مقداری از این محصولات را به بازارها برای فروش می‌برند.

سیاه چادر

میلانیها سیاه چادر را «گون» می‌نامند. سیاه چادرها بیشتر در بیلاق برپا می‌شود. سیاه چادر را زنان از موی بز به رنگهای سیاه و قهوه‌یی سیر می‌بافند.

چند دیرک بزرگ در میان و دیرکهای کوچک در گوشه و کنار، چادری را سرپا نگه میدارد. ریسمانهائی گوشه‌ها و لبه‌های طاق چادر را به میخهای چوبینی که در اطراف چادر در زمینی فرو رفته است متصل می‌کند.

دورا دور یا سموی چادر را با دیواره‌یی از حصیر به اندازه تقریبی یک متر و نیم می‌پوشانند تا از باد و گرد و خاک جلوگیری کند و سدی باشد برای دامهای از گله رمیده‌یی چوپان و مهار. قسمتی از درون چادر را برای نگهداری بره‌ها و نگهداشتن لبنیات و وسایل مربوط به اینجور کارها با پارچه‌یی به بلندی نیم‌متر، از دیگر قسمتها جدا می‌کنند و آن را «کلین» می‌خوانند. کف چادر را از گلیم و «آمنی» - که دست‌بافت زنده‌ی ایل است - می‌پوشانند و در گوشه‌یی بر روی تخته‌ی چوبین رختخوابهای خانه‌ها برویهم می‌چینند و یکی دو گلیم هم بر روی آن می‌کشند. چادر خانواده سرپرستان و دامداران بزرگ ایل بزرگتر از چادر دیگران است.

مذهب و اعتقادات

میلانیها مسلمان و شافعی مذهبند.

و میگریزد .

بختک را کسی ندیده است ولی تصویری از او در ذهن دارند و اظهار میکنند که جای پای برهنه او را دیده اند که سگها ، خشم آلوده و غران آن را می بویند .

برخی از میلانیها معتقدند که برای دور کردن کالگاپوز باید سوزنی در قلب او فرو برد یا این که دوتکه آهن را بر هم کوبید .

«الک» آل

«الک» پیرزن زشتروئی است که برای بردن جگر زائو باور چین بدهکنده میآید. سگهای ده هنگامی که آل جگر زائوئی را میدزد ، در پس او میدوند و پارس میکنند - پارس که به زوزه کشدار گرگها میماند - آل ، برای خاموش کردن سگها به پوزه هر یک از آنها تفی می اندازد . آب دهان آل تلخ است و خونین . سگها از بوی و مزه تلخ آب دهان آل خاموش میشوند و دمشان را به لای پا می گیرند و به گوشه‌ئی می خزند . روز بعد نزدیک غروب زنی نوزاد زائوئی آل زده را بروی دست میگیرد و بروی تپه‌ئی می رود و روی خود را به چهارسوی میکند و میگوید : «آل خشک زنی که جگرش را پرده‌ئی میخورد ریخت زیبای تورا ببیند و گونه سرخ تورا ببوسد» .

هوا که تاریک شد زنان خویش و آشنای زائو پشت پرده‌ئی پنهان میشوند تا آل به همراه نسیم خنکی که بدرون اطاق میوزد به اطاق آید و جگر زائو را باز آورد . میلانیها باور دارند که :

هر گاه بهنگام خمیر کردن آرد تکه‌هائی از خمیر به بیرون ببرد بتعداد آن تکه‌ها میهمان بخانه یا چادر خواهد آمد . اگر کسی لباسش را پشت رو بپوشد فقیر میشود . هر گاه خروسی پیش یا پس از سحر گاه بانگ بر آورد بدشگون است و بسزای این بانگ بی هنگام سرش را میبرند . در میان میلانیها ، بوم ، چون سایر جاها پیک مرگ و بدبختی است و هر گاه بومی بر تپه‌ئی مشرف به آبادی بخواند رئیس طایفه یا یکی از خویشانش میمیرد .

پزشکی عامیانه

در دهکده‌های میلانی نشین بسبب دور افتادگی از شهرها و از دکتر و دارو و نبودن وسایل کافی ، درمان دردها به حکیم - باشیهای محلی سپرده شده است این حکیم باشیها همه کاره اند . دعا میدهند ، جن میگیرند . دیوانه‌ها را با اوراد و طلسم شفا میبخشند و به داروهای گیاهی آشنائی دارند و شیوه بکار بردن

آنها را خوب میدانند . حتمی است که برخی از این داروهای گیاهی تا حدی بیماری پاره‌ئی از بیماران را بهبود میبخشد . اکنون چندتا از گیاهان شفابخش در زیر یاد خواهد شد : «سو» جوشانیده این گیاه برای رفع مسمومیت نافع است . «گیل زرد» گل زرد گیاهی است با برگهای پهن و گرد و گلهای ریز زرد . برگ این گیاه برای بهم آمدن بریدگی و زخم بکار میرود .

«گیل هشین» این گیاه را در شیر می خیسانند و بر روی سیاه زخم میگذارند و رویش را مینهند .

«گیل فقیرک» جوشانیده این گیاه را به کسی که سودا گرفته می نوشانند و تفاله آنرا بجای سودا می مالند .

خوراکیها

اگر از مردم ایل میلان بپرسند که چند جور خوراک می پزند و می خورند ، نام ده پانزده خوراک را می شمارند که بیشتر آنها همان خوراک مردم شهر است با همان شیوه پخت و پز . ولسی با دریافتی درست تر یاد آور می شود که چسادر نشینان و روستائیان ساده ترین و ارزاترین خوراکیها را می خورند ، مگر جشنی و عیدی پیش بیاید تا دود و دمی راه بیندازند و غذای کامنی بخورند .

در زیر سه نوع از خوراکیهای محلی آنها ذکر خواهد شد : «کلدوش» - همان کل جوش تهرانیها و بعضی از شهرهای مرکزی است که از گندم ، برنج ، روغن ، سیب زمینی ، ادویه و کشک درست میشود .

«کت» (کنه) - همان کنه شهریه است که گاهی به آن ماش یا بلغور اضافه می کنند . «آو شور» - گوشت است و نخود لوییا و ادویه و آب فراوان . خوراکی مثل آبگوشت .

انواع نان

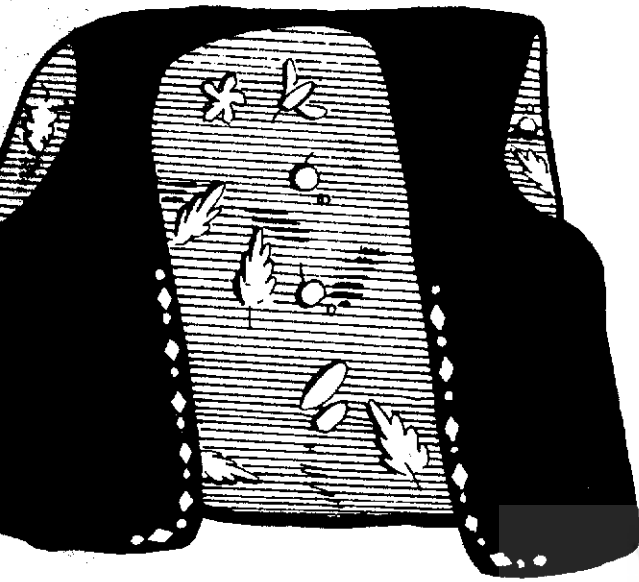
میلانیها چهار جور نان می پزند و پختن آنها به عهده زنان است .

۱ - نان سل - نانی است نازک و بیضی شکل که آن را روی ساج می پزند .

۲ - دست نان - از نان سل کلفت تر و کوچکتر است .

۳ - نان شیر - خمیر این نان را با شیر به عمل می آورند ، نانی است گرد و کلفت به اندازه کف دست .

۴ - کتور - نان گرد و کلفتی است که به رویش روغن می مالند .



«رَاك» جلیقه زنانه



زنان، نان‌پزی را نیز بهمه دارند

پوشاك مردانه

«دری» - (زیرشلواری) از متقال یا پارچه‌های ارزان قیمت دوخته می‌شود.
 «پَسْتَك» جلیقه‌بی است از پشم شتر.
 امروزه بیشتر مردان میلانی پوشاك اجدادی را کنار گذارده، كت و شلوار می‌پوشند و گاهی هم کلاه شاپو بس می‌نهند.

پوشاك زنانه

«گیراس» - پیراهنی است گشاد و بلند از پارچه چیت و یا ابریشمی گلدار که پیش‌سینه آن تا زیرپستان چاك دارد.
 معمولاً زنان میلانی دوسه پیراهن بر رویهم به تن می‌کنند.
 «هَوَالِ گیراس» - شلوار گشاد و میج‌دار.
 «اَلَك» - جلیقه.
 «دِر» یا «قَتَك» پیراهنی است مخملی همچون قبا.
 «مِرَز» (پیش‌بند).
 «شالِ پِشْت» (شال‌کمر) از پارچه ابریشمی گلدار است.
 «دِرْمال» دستمال (روسری).
 «كُفِ» (کلاه).

«اِیَم» (آیمه): از پارچه فاستونی و شبیه به آرخالق دوخته می‌شود. دوطرفش بر روی هم می‌آید و تا زیر گلو تکمه می‌خورد. در هوای گرم چندتا از تکمه‌های پیش‌سینه‌اش را باز می‌کنند و دوطرف آنرا مانند یقه برگردان کت به دو سو بر می‌گردانند.

«شال‌پِشْت» (شال‌کمر): از چیت یا پارچه ابریشمی گلدار است.

«شایك»: شلوار کردی.

«دَقین» (بند شلوار): بند شلوار را از پشم گوسفند می‌بافند و منگوله‌های دوسر آنرا «فِتَك» می‌نامند.

«كَلَس» یا «كَلَر» کلاهی است نم‌دی از پشم سفید بره و به شکل مخروط ناقص که به دور آن دستمالی راه راه و ریشه‌دار می‌پیچند.

«گو رِیس»: جورایی است پشمی و بیشتر ساق بلند.

«ساق»: نواری است پهن و بلند و پشمی که از میج تا

زیر زانو می‌پیچند.

«چارق»: پاپوشی است از چرم گاو.

میلانیها از آنچه نامش «ادبیات عامیانه» است، به نوبه خود فراوان دارند و آنچه دارند چنان پخته و عمیق است که گویای گذران و شیوه زندگی و خواسته‌ها و پندارهای آشکار و نهان و برخورد آنها با رویدادها باشد.

ادبیات عامیانه که براساس بینش کلی مردم به زندگی، باورها و سنتهای آنها ساخته و پرداخته شده است، در هر کجای دنیا و در میان هر قومی که باشد، نه تنها شیرین و گیراست، بلکه واقعات تلخ و شیرینی را در خود نهفته دارد که دریافت و عرضه کردن آنها به شناخت روح و اندیشه و زندگی آن مردم یاری ارزنده‌ی می‌کند.

بنابر قراردادهای مردم‌شناسی روزگار ما، «قصه» نیز جزئی از ادبیات عامیانه شناخته شده است. شاید پارچه‌ی از قصه‌های رایج در میان قوم یا ملتی ساخته و پرداخته آن قوم و ملت نبوده و یا از ریشه قومی و ملی آنها مایه نگرفته و یا از قوم یا ملتی دیگر به آنها رسیده باشد و از این جهت که موضوع و ماجرای قصه‌ی را نزدیک به آئینها و خواسته‌های خود دیده‌اند آن را پسندیده و پذیرا شده‌اند و با گذشت سالها و تغییر نسلها، اندک دگرگونی دلخواهی به آنها داده و پیرایه‌های تازه‌ی به آن بسته‌اند. برسان متون کهنه نیز به این معنی راه برده و در مقایسه قصه‌های مردم کشورها، شباهتهای زیادی میان بسیاری از آنها یافته‌اند.

اینک در زیر خلاصه قصه‌ی از میلانیها را تعریف می‌کنیم: «محمد» خدمتگزار خان حاکم است و به اجازه او دختری به نام «طلی» را به زنی می‌گیرد، مادر پیر و دم مرگ محمد از عروسش به خوبی نگهداری و پذیرائی می‌کند. محمد با حاکم قرار می‌گذارد که پس از عروسی او را به سفرهای دور و دراز نفرستند چرا که چندی هر سه با هم در کمال آسودگی و خوشی بسر برند سحرگاه یک روز ابری، پیکری به درخانه محمد می‌آید و نامه‌ی از حاکم به او می‌دهد، محمد نامه را می‌خواند و به فکر فرو می‌رود. در نامه حاکم نوشته شده است که محمد هر چه زودتر خود را برای سفری طولانی به دیار دوری آماده کند.

محمد خشمگین می‌شود و پی‌درپی عهدشکنی حاکم را به زبان می‌آورد، مادر و زنتش به تلخی می‌گریزند. محمد بار سفر را می‌بندد و خداحافظی می‌کند و پیشانی مادرش را می‌بوسد و نگاهی پراز عشق و معنی به طلی می‌افکند و به چالاکی بر روی اسبی سفید می‌پرد و مهمیز می‌کشد و در میان گردوغبار راه ناپدید می‌شود. محمد رفته است، مادر غم جانکاهی را خموشانه در دل می‌پرورد و در پایان هر نماز می‌گرید و برای سلامتی محمد دعا می‌کند. طلی هر روز نزدیک عصر با شوقی ساختگی خود را می‌آراید و در کنار پنجره رو به جاده می‌نشیند و چشم به راه می‌دوزد تا اگر محمد از راه برسد او را افسرده

و رنگ پریده نبیند. آفتاب که در پس افق خاکستری می‌نشیند و شب سیاه چادرها را برپای می‌کند، طلی سرخورده و دل‌مردده تر از پیش اشکش را به گونه‌ها رها می‌کند. دوسال می‌گذرد و از محمد خبری نمی‌شود. پشت مادر دوتا شده و چهره طلی را خطوط ناشی از اندوه شیار زده است. بهار تازه از راه رسیده است. مادر محمد پیش از آفتاب یکی از روزها خود را به کنار جوی آب می‌کشانند تا وضو بسازد. صدای شیشه کوتاه اسبی که در گوشه‌ی بسته شده است او را متوجه پیرامون اطاق طلی می‌کند. اسبی سفید که در سیدی صبح خاکستری مینماید، در گوشه‌ی بسته شده است. ناگهان هزار اندیشه نابجا و ناروا مغز مادر را در زیر سلطه می‌گیرد با خود می‌گوید پس بزکها و زمزمه‌های شبانه او برای محمد نبود. حالا میدانم با این مردی که جای پسر دل‌بند مرا گرفته چه کنم. پیره زن تن رنجور خود را به آشپزخانه می‌کشانند و با دستی لرزان کارد بزرگی را بر میدارد و به آرامی به پشت در اطاق طلی می‌رود در را باز می‌کند و از آنچه می‌بیند خشمش نیز تر می‌شود. مردی در کنار طلی خوابیده و یک دستش را بزیر سر او نهاده است پیره زن نیروئی می‌گیرد. و بی‌تردید و استوار پیش می‌رود و وحشیانه کارد را به قلب مرد خوابیده فرو می‌برد مرد آهی می‌کشد و می‌میرد. پیره زن پس از لختی سراسیمه به بیرون از خانه می‌رود و فریاد می‌کشد:

«آهای مردم من فاسق عروسم را کشتی، من فاسق عروسم را کشتی»

این مرد که اکنون در بستر مرگ و خون غنوده همان محمد است که نیمه شب گذشته از سفر باز آمده و چون نخواست است که سر و صدائی راه بیاندازد و مادر پیرش را از خواب بیدار کند، یکسر به بستر طلی رفته است.

طلی در خواب و بیداری حس می‌کند که مایع گرم و لزجی به زیر تنش «نش» می‌کند، به آرامی چشم می‌گشاید همه چیز را درمی‌یابد و در حالتی چون دیوانگان می‌پندارد که یکی از دشمنان سیه کار محمد دست به این جنایت زده است. بی‌درنگ کارد را از سینه محمد بیرون می‌کشد و زیر لب می‌گوید: «شوهر عزیزم پس از تو زندگی دیگر به درد نمی‌خورد.» سپس بوسه‌ی بر پیشانی سرد محمد می‌زند و کارد را در قلب خود فرو می‌کند.

مردم به فریاد پیره زن از خانه‌ها بیرون می‌ریزند و هیاهو کنان به بالای سر محمد و طلی می‌روند و زن و شوهر را مرده و در خون غلطیده می‌بینند.

حالا دیگر هوا روشن شده است و پیره زن به خوبی می‌تواند محمد را بشناسد و کارد را در سینه طلی ببیند. ناگهان خنده و وحشیانه پیره زن نفسها را در سینه‌ها مهار می‌کند و پیش از آنکه مردم فرصت به خود جنیبیدن را بیابند، کارد را از سینه طلی بیرون می‌کشد و به قلب خود فرو می‌کند.